

جام ها و تحلیل اشیاء زیاده از آن است که احصای آن توان نمود و از آن ظاهرتر است که محتاج به بیان باشد بلکه از آتش روشن تر است.

[منفعت ابر و صافی هوا]

تفکر کن ای مفضل در منفعت ابر و صافی هوا که گاه چنین و گاه چنان است و هر دو ضرر است برای مصلحت انسان، و اگر یکی از اینها دائم می بود امور معاش آنها مختلف می شد زیرا که اگر همیشه باران می بارید بقول و سبزه ها متعفن می گردیدند و بدن حیوانات سست می شد و هوا سرد می گشت و انواع بیماری ها در میان مردم حادث می شد، و راه عبور مردم مسدود می گردید. و اگر هوا پیوسته صاف می بود و باران نمی بارید، زمین خشک می شد و گیاه ها می سوت و آب چشممه ها و رودها بر طرف می شد و ضرر بسیار از این جهات به مردم می رسید و ییس بر هوا غالب می شد و انواع مرض از بیوست در مردم به هم می رسید و چون گاه چنان و گاه چنین است، هوا معتدل می ماند و هر یک دفع ضرر دیگری را می کند و همه اشیاء به صلاح و استقامت می باشد.

اگر کسی گوید که: چرا چنان نکردند که در هیچ یک مضرّتی نباشد که باید به دیگری به صلاح آید؟ جواب گوئیم که: صلاح آدمی در آن است که در دنیا بعضی از مشقت ها و الم ها به او برسد تا ترک معاصی کند چنانچه هر گاه بدن آدمی را بیماری عارض شود و محتاج شود به توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۶

دواهای تلغخ ناگوار تا طبعش را به اصلاح آورد و فسادی که در

مزاجش به هم رسیده است زایل گرداند، و هم چنین اگر روح او را شر و طغیانی عارض شود محتاج می شود به امری چند که گزنه و الم رساننده باشد تا او به درد خود مشغول گردد و از فتنه و فساد باز ایستاد و وادارد او را به امری چند که موجب صلاح دنیا و عقبای اوست.

ای مفضل! اگر پادشاهی از پادشاهان قسمت نماید بر اهل مملکت خود چندین هزار از همیان درهم و دینار، هر آینه در نظر مردم عظیم می نماید و آوازه کرم او به اطراف جهان می رسد و این بخشش در جنب یک باران سیراب کننده چه نماید. زیرا که به آن شهراها معمور می گردد و نموی که از آن در غلات به هم می رسد و در اقالیم زمین اضعاف اضعاف قناطیر ذهب و فضه است. آیا نمی بینی که یک باران چگونه قدرش بزرگ است و به آن نعمت بر مردم عظیم است و ایشان غافلند از آن و با این نعمت های عظیم اگر کسی را اندک حاجتی در درگاه خدا باشد و دیر به عمل آید به خشم می آید و آن را فراموش می کند و نمی داند که خیر او در این است و به حصول این لذت حقیر منفعت های خطیر از او فوت می شود و این نفع عاجل خسaran اجل او می گردد.

[مناف نزولات آسمانی]

تأمل کن در کیفیت نزول باران بر زمین و تدبیر حکیم علیم در این، به درستی که مقدّر فرموده که از بلندی بریزد تا جمیع پست و بلند

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۷

زمین را فرا بگیرد و همه را سیراب گرداند زیرا که اگر از جهت علو نمی بارید و

از جهت دیگر می آمد هر آینه کوه ها و تل ها و موضع رفیعه را احاطه نمی کرد و زراعت های زمین کم می شد. نمی بینی که زراعتی که به آب روان به عمل می آید کمتر از زراعتی است که به آب باران به عمل می آید؟ و چون باران هر کوه و دشت و هامون را می گیرد و زراعت دیم در دشت ها و دامن های کوه و سر تل ها به عمل می آید و نمو عظیم می کند، و از مردم در بسیاری از بلاد مشقت جاری کردن آب از موضعی به موضعی دیگر برداشته شده و نزاعی که میان مردم در اجرای قنوات می باشد در میان ایشان نیست و تعدی که ارباب قوت و عزّت می کنند که آبها را متصرّف می شوند و ضعفا را محروم می گردانند در آن بلاد نمی باشد.

و چون مقرر فرموده که باران از بالا-بریزد مقدّر ساخته که قطره قطره بیاید تا به قعر زمین برسد فرو رود و باران ارض را سیراب گرداند، اگر به یک دفعه می ریخت بر روی زمین جاری می شد و به اعماق ارض فرو نمی رفت، و ایضاً زراعتها و درختان را می شکست اکنون که به تدریج و تأنی و قطره قطره می آید زمین را سیراب می گرداند، و زراعات را می رویاند، و زمین را آبادان می گرداند و به زراعت ایستاده ضرر نمی رساند.

و در نزول مطر مصالح دیگر بسیار است زیرا که: بدن ها را نرم و ملائم می کند، و هوا را از کبدورت جلا می بخشد، وبا و طاعون و امراضی که از فساد هوا به هم می رسد زایل می گردند و آفتی که در

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۸

برگ درختان و زراعت ها به هم می رسد که آن

را «یرقان» می نامند می شوید و می برد. و امثال این منافع بسیار است که ذکر شد موجب تطویل کلام است.

و اگر کسی گوید که: در بعضی از سالات از کثرت نزول امطار و ثلوچ آفت ها در زراعات به هم می رسد و برودتی یا فسادی و عفونتی در هوا احداث می نماید که موجب حدوث امراض بر بدن ها و آفت ها در زراعت ها می شود سبب این چیست؟

جواب گوئیم که: چنین است اما گاه هست که حق تعالی صلاح ادیان ایشان را هم می شمارد از وفور اموال و استقامت ابدان ایشان، و مردم را به اینها مبتلا می گرداند تا موجب انزجار ایشان گردد از معاصی چنانچه در کلام مجید می فرماید: و لَيَأْتُوكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ التَّمَرَّاتِ. ۱۱

حكمت خلق کوهها

نظر کن ای مفضل به سوی این کوه ها که از خاک و سنگ بر روی هم نشسته و بلند شده و جاهلان گمان می کنند که زیادتی است در خلقت و احتیاجی به آنها نیست و این خطاست، بلکه منافع در آنها بسیار است از جمله آنها آن که برف ها بر قله کوه ها می نشینند و بعضی می ماند برای مردم و در عرض سال به قدر حاجت بر می گیرند و از آن توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۹

منتفع می شوند و اکثرش آب می شود و از آن نهرها و چشمه های عظیم جاری می شود.

و ایضاً در این کوه ها اصناف نباتات و عقاقیر و ادویه به عمل می آید که در زمین آنها به هم نمی رسد. و ایضاً در آنها غارها و دره ها برای تعیش درند گان و وحشیان می باشد، و بر روی آنها قلاع منیعه و بروج مشتیده برای تحصّن از

اعادی می سازند.

و دیگر آن که سنگ‌ها از آنها می برند و می تراشند برای عمارت‌ها و آسیاهای.

و ایضاً معادن انواع جواهر و فلزات می باشند.

و در جبال و تلال منفعتی چند است که به غیر از قادر ذو الجلال که خالق آنهاست کسی دیگر نمی داند.

[معادن و منافع آنها]

تفکر کن ای مفضل در این معادن و آنچه بیرون می آید از آنها از جواهر مختلفه مانند: گچ و آهک و زرنيخ و مردار سنگ و سنگ سرمه و زیبی و مس و سرب و قلع و آهن و فولاد و نقره و طلا و یاقوت و زبرجد و زمرد و انواع سنگ‌ها، و انواع آنچه از آنها جاری می شود. از قیر و موئیانی و گوگرد و نفت و غیر اینها از آنها که مردم به کار می فرمایند در حوائج خود آیا مخفی می تواند بود بر صاحب عقلی که اینها همه ذخیره‌ها می باشند که حق تعالی برای آدمی مهیا گردانیده و در زمین جا داده که در وقت احتیاج بیرون آورد و به کار

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۰

فرماید. و باز چنان نکرده که آنچه متنمای ایشان است از اینها به عمل آید و علم کیمی را از مردم محجوب گردانیده، زیرا که طلا و نقره از معادن بسیار و به سهولت به عمل می آید و اگر به علم کیمی همه کس به آسانی تحصیل آنها می توانست کرد، هر آینه اینها در عالم بسیار می شدند و قدرشان نزد مردم کم می شد، و قیمتی نمی داشتند و خرید و فروش و معاملات به این ها نمی شد و خراج پادشاهان به عمل نمی آمد، و کسی ذخیره برای اولاد خود نمی توانست کرد. و ایشان را الهام کرده است

ساختن شبه از مس و آبگینه از ریگ و بیرون آوردن نقره از سرب و اشیاه این صنعت ها که مضرّتی در دانستن آنها برای مردم نیست.

پس نظر کن که حق تعالی چگونه داده است برای آدمیان مراد ایشان را در امری که ضرری در آن نیست و منع کرده است از ایشان امری چند را که مضر است برای ایشان.

و کسی که معادن را بسیار فرو برد منتهی می شود به رود عظیمی که پیوسته جاری است و غور آن را نمی توان دانست و چاره در عبور از آن نهر نمی توان کرد، و در جانب دیگر نهر کوه های نقره هست.

[علت کمی جواهر]

تفکّر کن در این تدبیر حکیم قدیر که خواسته بنماید به بندگان کمال قدرت و وسعت خزان خود را تا بدانند که اگر می خواست کوه های نقره برای ایشان بر روی زمین می آفرید و لیکن چون صلاح توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۱

ایشان در آن نبود و این جوهر بیقدیر می شد و انتفاع ایشان از آن برطرف می شد، لهذا به ایشان نداد و وفور شر را از ایشان منع کرد.

عبرت بگیر برای این امر به آن که گاه هست که در میان مردم ظرفی یا جامه یا متعایی به هم می رسد که غرابتی دارد تا عزیز و کمیاب است قیمتش بسیار می باشد و مردم طالب او می باشند به ثمن های بسیار و چون در میان مردم بسیار شد کم قیمت می شود و طلباً کارش کم می شود و نفاست اشیاء از نایابی آنها می باشد.

مترجم گوید: که مؤید آنچه امام علیه السلام در این مقام فرموده و عقول از آن استبعاد می نماید نقلی در خاطر بود ثبت نمود.
در زمان خاقان

خلد آشیان- اسکنه اللہ فرادیس الجنان- یکی از وزرای ذی شأن که تفحص معادن می کرد شخصی از مهره صنّاع را که به دیانت موصوف بود و به وقوف مشهور، فرستاد به کوهی که در حوالی دار العباده یزد واقع است و مشهور است که یکی از اتابکان یزد در آنجا نقبی فرو برد و غاری عظیم ظاهر گردیده و در میان عوام شهرت دارد که در آنجا کیمیا به عمل می آورده اند و امر کرد او را که حقیقتی از آن معلوم کند.

آن مرد برای فقیر نقل کرد که دو شخص با خود برداشتیم و بر سر آن نقب رفتیم و در چاه عمیقی داخل شدم و یک رفیق با خود بردم و دیگری را بیرون باز داشتم که تا شام انتظار ما را ببرد، چون به قعر چاه رسیدیم نقبهای مختلف به جهات مختلفه ظاهر شد و به یکی از آن راهها که رفتیم در منتهای آن، چاه عمق دیگر بود و در آنجا فرو رفتیم و باز به نقب های وسیعی بسیار رسیدیم که آب بسیار از سقف آن توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۲

می ریخت، و در یک طرفش دریاچه عظیمی بود که در آنجا جمع می شد و در طرف دیگر، گودال بسیار عظیمی بود و این آب به آنجا می ریخت و از صدای آب معلوم بود که عمق بسیار دارد اما تهش را نتوانستیم دید و در کنار آب، راه باریکی بود به مشقت بسیار از آنجا عبور کردیم و به نقب دیگر رسیدیم و هم چنین می رفتیم تا به جایی رسیدیم که استخوانی چند و جام های پوسید، در کناری بود که معلوم بود

جمعی آمده بودند و در اینجا مرد بودند. و در آنجا هر چند سعی کردیم نتوانستیم چراغ افروخت، باز جرأت کردیم دست می مالیدیم و می رفتیم تا به چهار صفة وسیع رسیدیم و در آنجا روشنائی قلیلی از سقف ظاهر می شد و سوراخ معینی نبود و هر چند دست مالیدیم رخنه و نقابی ظاهر نشد و از یک طرفش سنگ عظیمی از سقف جدا شده بود و بر دور آن که دست مالیدیم چنان ظاهر شد که چاهی بود و این سنگ روی آن را گرفته، نامید شدیم و به آلت ساعتی که همراه داشتیم دست مالیدیم، معلوم شد که اول زوال است و پیش از طلوع آفتاب داخل نقب شده بودیم و در آنجا نماز ظهر و عصر را اداء کردیم و بر قادر بی نیاز توکل کرده اراده معاوتد نمودیم و از راهی که رفته بودیم به گمان و تخمين برگشتیم تا آن که به هدایت قادر ذو المنن در هنگام نماز خفتن بر سر نقب رسیدیم، و آن رفیق در آن وقت از ما نامید شده بود اراده معاوتد داشت و گفت در عرض راه یکی از نقها که می رفتیم دست بر دیوارش که مالیدیم نرم می نمود به ناخن گرفتیم قدری در جیب نهادیم و دامان را پر کردیم و در بیرون ملاحظه توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۳

کردیم لایورد نفیسی بود. و در وقتی که به آن چهار صفة رسیدیم فریاد بسیار کردیم آن مرد که در بیرون گذاشته بودیم گفت چون شما رفتید من به آن طرف کوه رفتم در اول زوال صدای ضعیفی از زمین شنیدم.

و چون به قریه تفت برگشتیم

مرد بسیار معمراً صالحی از اهل آن قریه به ما رسید، چون بر حال ما اطلاع یافت گفت که من نیز در عنفوان شباب به این خیال محال با چند نفر متوجه آن نقب شدیم و آنچه دیده بود نقل کرد همه مطابق بود و گفت چون به آن چهار صفحه وسیع رسیدیم در آنجا چاهی یافتیم و در آن چاه بسیار فرو رفتیم تا به قعر چاه رسیدیم، در قعر آن چاه راهی به قدر آن که دو آدم تواند رفت پیدا شد و در آن راه قریب ربع فرسخی رفتیم تا به چهار صفحه وسیع دیگر رسیدیم و در آنجا روشنائی از یک جانب می‌نمود زیاده آن که در غار اول دیده بودیم و برق و لمعان طلا و نقره بسیار از برابر می‌نمود چون به نزدیک رفتیم آب عمیقی پیدا شد، یکی از رفقا اراده کرد که به شنا عبور کند غرق شد و ما ترسیدیم و معاودت کردیم. و معلوم شد که این معدن عظیمی بوده و هر رگی که پیدا می‌شده کار می‌کرده اند و چون به آخر می‌رسید به راه دیگر می‌رفته اند تا به آن آب منتهی شده و دست باز داشته اند.

و مؤید این آن که می‌گفت که در اکثر جاها اثر کوره و سندان و اسباب اعمال ظاهر بود.

چون این نقل غرابتی و با مضمون حدیث موافقتری داشت به توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۴

تقریب بر سیل اجمال مذکور شد العهدہ علی الرأوی برگشتیم به ترجمه حدیث. [انتهی]

[فواید نباتات]

نظر کن ای مفضل در نباتات و انواع منافعی که واهب حیات و خالق ارضین و سماوات در آنها مقرر

ساخته، پس میوه ها را برای غذا آفریده و کاه ها را برای علف حیوانات و هیزم را برای برافروختن آتش و چوب را برای اصناف نجاری ها و پوست درختان و برگ و ریشه و ساق و صمغ آنها را برای انواع منفعت ها.

اگر میوه ها که می خوریم برای ما بی درخت بر روی زمین به هم می رسید و بر شاخ درختان نمی بود هر آینه خلل بسیار در امور معاش ما به هم می رسید هر چند از فواكه منتفع می شدیم زیرا که منافع چوب و هیزم و علف و کاه و غیر ذلک از ما فوت می شد. و اینها منفعت های عظیم است قطع نظر از التذاذی که آدمی را از دیدن گیاه های سبز و درختان خرم و گل های الوان و شکوفه های گوناگون حاصل می شود که هیچ لذتی را با آن برابر نمی توان کرد.

[لطف در ربع حبوبات]

فکر کن ای مفضل در این ریعی که خدا در زراعت مقرر فرموده که از یک دانه صد دانه بیشتر و کمتر به هم می رسد و ممکن بود که هر

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۵

دانه که بکارند یک دانه از آن به وجود آید، و اگر چنین می بود فائده بر آن مترتب نمی شد زیرا که می باید که تخم سال دیگر به عمل آید و قوت زراعت کنندگان تا سال آینده حاصل شود، نمی بینی که اگر پادشاهی خواهد شهری از شهرها را آبادان کند، راهش آن است که تخمی به ایشان مساعده بدهد که ایشان در زمین پاشند و باید که آذوقه ایشان را تا وقت حصول حاصل به ایشان بدهد.

پس نظر کن که آنچه عقلاء به فکر خود یافته اند و پیش از تفکّر و ادراک ایشان در صنعت